حلیت و حرمت ذبیح اهل کتاب و پیامدهای حقوقی آن

آیتی، سید محمد رضا

چکیده:

مقاله حاضر به بررسى حلیت و حرمت ذبایح اهل کتاب و ارزیابى ادله آن

پرداخته است.در ابتداء اقوال فقهاء امامیه و اهل سنت مد نظر قرار گرفته و در

این راستا ادله حرمت ذبایح اهل کتاب استخراج شده و مورد نقد قرار گرفته است

سپس به بررسى آیات وارد در این موضوع پرداخته شده و در طول آن روایات وارده در خصوص ذبایح اهل کتاب با طبقه‏بندى چهارگانه مورد بررسى قرار گرفته است.نگارنده در این بررسى وجوهى در جمع بین انواع روایات بیان داشته و در نهایت نظریه برخورد متقابل با اهل کتاب در حلیت ذبایح آنان را برگزیده است.پایان بخش مقاله به آثار و پیامدهاهى حقوقى حلیت و حرمت ذبایح اهل کتاب اختصاص یافته در این مسیر ذبح به وسیله ایستگاههاى جدید و حلیت ذبیحه توسط این دستگها مورد بررسى قرار گرفته است.

واژه‏هاى کلیدى:حلیت، حرمت، ذبایح، اهل کتاب، فقهاى امامیه، فقهاى اهل سنت، قرآن، روایات، پیامد حقوقى.

طرح مساله:

در حالى که جمیع فقهاء اسلام از تمامى فرق و مذاهب بر حرمت ذبایح غیر اهل کتاب اتفاق نظر دارند در مورد ذبایح اهل کتاب بین فقهاء اهل تسنن و امامیه اختلاف شده است.

فقهاء اهل تسنن قائل به حلیت ذبایح اهل کتاب و مشهور فقهاء امامیه قائل به حرمت ذبایح آنها هستند.این نوشتار ضمن بررسى اقوال فریقین و ارزیابى ادله آنها قائل به تئورى برخورد متقابل بین مسلمانان و اهل کتاب از حیث آثار اقتصادى و پیامدهاى حقوقى و حفظ حرمت اندیشه و اعتقاد دیگران شده است.

شاید این تئورى در مورد ذبایح غیر اهل کتاب نیز قابل تعمیم باشد که نوشتار حاضر فعلا در صدد بررسى آن نیست قبل از تبیین این تئورى لازم است ابتدا به نقل اقوال فقهاء و ارزیابى ادله طرفین بپردازیم.

1-پیشینه بحث

1-1-فقیهان امامیه

1-1-1 مرحوم صدوق ره متوفای 381 ه ق در المقنع در بیان حلیت ذبایح اهل کتاب در صورتیکه نام خدا را بر ذبیحه ببرند آورده است:«ذبیحه کسى را که بر دین تو نیست مخور و هم چنین ذبیحه یهودى و نصرانى و مجوسى را، مگر اینکه بشنوى نام خدا را بر آن مى‏برند.پس اگر نام خدا را ذکر کردند اشکالى در خوردن آن نیست همانا خداوند مى‏فرماید:«لا تاکلوا ممّا لم یذکر اسم الله علیه(الانعام 121) وکلوا مما ذکر اسم الله علیه ان کنتم بایاته مومنین(الانعام 118».(المقنع، 580)

هم ایشان در هدایه آورده‏اند که:«ذبیحه یهودى و نصرانى خورده نمى‏شود مگر اینکه بشنوى نام خدا را بر آن مى‏برند»(همانجا، 310)

2-1-1 مرحوم سید مرتضى ره متوفاى 436 ه ق در انتصار ضمن تحریم ذبایح اهل کتاب آن را از اختصاصات امامیه دانسته و آورده:«از اختصاصات امامیه این است که ذبائح اهل کتاب را حرام مى‏دانند زیرا ذکات به آن ملحق نشده است...و جمیع فقهاء اهل سنت در این مسئله مخالفت کرده‏اند.دلیل ما اجماع و گفتار خداوند است که فرمود:لا تاکلوا ممّا لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق(الانعام 121)در حالى که کفار تسمیه بر ذبائح را نه واجب مى‏دانند نه مستحب، پس آنها نام خدا را بر ذبایح نمى‏برند و اگر هم شنیدى(که نام بردند)نام غیر خداست، زیرا آنها به دلیل کفرشان خداوند را نمى‏شناسند»(همانجا، 404)

3-1-1-مرحوم شیخ مفید ره متوفاى 413 ه ق در المقنعه بعد از ذکر آیه شریفه و با توجه به مفهوم مخالف آیه ذبایح اهل کتاب را حرام دانسته است:«پس خداوند سبحان خوردن ذبائحى که نام خدا بر آن برده نشده را حرام نموده است.» (همانجا، 580)

4-1-1-مرحوم شیخ طوسى ره متوفاى 460 ه ق در النهایه ذبایح اهل کتاب را به طور مطلق حرام دانسته و آورده:«جایز نیست که تصدى ذبح را غیر مسلمین به عهده گیرند.پس اگر غیر مسلمانان از هر گروهى از کفار که باشد متولى ذبح شود خواه نام خدا را هنگام ذبح ببرد یا خیر، خوردن ذبیحه آن جایز نیست.»(همانجا، 582)

تعبیرى شبیه همین فتوى را در کتاب خلاف ذکر نموده و ادله حرمت را در ادامه آن آورده است به این صورت که:«دلیل ما اجماع فقهاء امامیه و روایات و هم چنین گفتار خداوند است که فرموده‏لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه...در حالى که کفار نام خدا را نمى‏برند زیرا خدا را نمى‏شناسند.»(همو، الخلاف، 6/11)

5-1-1-ابو صلاح حلبى متوفاى 447 ه ق در کافى در بیان خوردنیهاى حرام آورده است:«یا اینکه براى غیر خدا ذبح شود یا بدون بسم الله»(همانجا، 277)

6-1-1-قاضى ابن براج در المهذب ضمن تحریم ذبایح اهل کتاب، ذبایح اهل سنت را، بلکه مطلق غیر امامى را نیز حرام دانسته است:در این ترتیب که:«جایز نیست تصدى ذبح را جز مسلمان از اهل حق(یعنى شیعه)به عهده گیرد پس اگر غیر او به عهده گیرد یعنى کفار مخالف اسلام یا کفار مسلمان با اختلافى که در جهت‏ کفرشان دارند ذکات آنها صحیح نیست و ذبیحه آن خورده نمى‏شود.»(همانجا، 2/439)

7-1-1-ابن حمزه متوفاى 560 ه ق در الوسیله نظر قاضى ابن براج را برگزیده و ذبایح غیر شیعه را حرام دانسته است:«ذابح واجب است که مومن یا در حکم مومن باشد(منظور ایمان به ائمه است)و اگر فقیه متدین تصدى ذبح را به عهده گیرد افضل است.»(همو، 361)

8-1-1-مرحوم محقق متوفاى 676 ه ق ضمن بیان اتفاق فقهاء بر حرمت ذبایح بت‏پرستان، ذبایح اهل کتاب را حرام و روایات دال بر حلیت را مشهور قلمداد کرده است:«اما ذابح شرط است که مسلمانان یا در حکم آن باشد و بت پرست متولى آن نشود پس اگر بت‏پرست ذبح کرد مذبوح مردارست و در مورد کتابى دو روایت است که اشهر آن دو منع است.»(همو، شرایع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، 4/739)

شبیه همین تعبیر را در المختصر النافع(همانجا، 241)آورده است.

9-1-1-شهید اول ره متوفاى 786 ه ق در اللمعه الدمشقیه آورده است:«در ذابح شرط است که مسلمان یا در حکم مسلمان باشد.»(همانجا، 214)

و اگر تفسیر مرحوم محقق خوانسارى در مدارک الاحکام را که اهل کتاب در حکم مسلمانند را بپذیریم، لازمه‏اش حلیت ذبایح اهل کتاب از دیدگاه شهید اول است، الا اینکه چنین تفسیرى بر عبارت شهید قابل تامل است.

10-1-1-شهید ثانى 966 هق در شرح عبارت شهید اول به طور مفصل وارد بحث شده و ادله طرفین را بررسى و ارزیابى نموده است وى مى‏نویسد:«اصحاب بلکه مسلمانان بر تحریم ذبیحه غیر اهل کتاب اتفاق نظر دارند و در حکم ذبیحه کتابى اختلاف کرده‏اند، اکثر فقهاء مانند شیخان، مرتضى، ابن ادریس و تمام متاخرین قائل به تحریم شده‏اند و گروهى نیز مانند ابن ابى عقیل و ابن جنید و صدوق ابو جعفر بن بابویه قائل به حلیت هستند لکن صدوق شنیدن تسمیه را شرط کرده است...

اما دلائل قائلین به تحریم عبارت است از:

اول گفتار خداوند که فرمود:لا تاکلوا ممّا لم یذکر اسم علیه

دوم روایات(که بعدا آن را ذکر مى‏کنیم)

سوم اینکه اخلاد به کفار در ذبح رکون به ظالم و مندرج تحت نهى است که خداوند فرمود:لا ترکنوا الى الذین ظلمواو دیگر اینکه نوعى استیمان است در حالیکه کافر محل امانت نیست و هم چنین ذبیحه شرائطى دارد که اطمینان به حصول آنها توسط کافر نیست.»(همو، مسالک الافهام، 11/451)

11-1-1-مرحوم محقق خوانسارى ره متوفاى 1099 هق پس از ترجیح اخبار مانعه به خاطر شهرتشان قائل به تحریم شده به این صورت که:«خلاف و اشکالى در اشتراط اسلام یا حکم آن نیست بنا بر اینکه کتابى در حکم مسلمان باشد ذبیحه بت‏پرستان و غیر آنان از سایر کفار غیر کتابى مردار و حرام است و در مورد ذبیحه کتابى از کفار اخبار زیادى وارد شده است که ترجیح با اخبار مانعه است زیرا دلیل داریم که باید اخذ به مشهور بین اصحاب کرد.»(همو، جامع المدارک، 5/113)

12-1-1-مرحوم فیض کاشانى متوفاى 1090 هق پس از پاسخگوئى به ادله قائلین به حرمت، قول به حلیت ذبایح اهل کتاب را برگزیده است وى مى‏نویسد: «اسلام مذکى یا در حکم مسلمان بودن(مانند صبى)در تذکیه شرط است، پس بنا به مشهور ذبیحه کافر حلال نیست خواه اهل کتاب باشد یا غیر آن، به خلاف صدوقین و قدیمین که قائل به حلیت شده‏اند.

دلایل تحریم عبارتند از:قول خداوند که فرمود:«لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه و انه لفسق...پس آنها نام خدا را نمى‏برند و اگر ببرند هم اعتبارى ندارد زیرا عقائدى دارند که شایسته خداوند نیست و دیگر اینکه نهى از خوردن ذبیحه آنها در روایات معتبر وارد شده است.

از دلیل اول جواب داده شده که هدف نام بردن خداست بلکه صدوق شرط کرده شنیدن تسمیه را و عدم جواز خوردن بخاطر عدم ذکر است نه کفر.با اینکه آنها به وجود خدا اقرار دارند.از طرف دیگر در میان فرق مسلمین کسانى هستند که امورى را به خدا نسبت مى‏دهند که منکر بوده و کمتر از آنچه کفار نسبت مى‏دهند نیست.گذشته از اینها در آیه وجوه و محامل دیگرى هم هست.

از دلیل دوم جواب داده شده که صحیح از آن روایات دلالت بر تحریم ندارد و غیر صحیح هم اعتبارى ندارد.»(همو، )

2-1-فقیهان اهل تسنن

1-2-1-شافعى گفته:«خداوند طعام اهل کتاب را حلال کرده است و منظور از طعام نزد اهل تفسیر ذبائح آنها است، و روایات هم دلالت بر حلال شدن ذبائح آنها دارد، پس اگر بر ذبائحشان نام خدا ببرند ذبائح ایشان حلال و اگر ذبح کنند بنام غیر خدا حلال نیست.»(همو، 2/254)

2-2-1-محى الدین النووى گفته است:«افضل آن است که مذکى مسلمان باشد و شرط است که مسلمان یا کتابى باشد که ذبیحه کتابى به اجماع فقهاء حلال است، به دلیل آیه شریفه‏طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم(همو، 9/75)

هم ایشان آورده که:«ذبیحه اهل کتاب حلال است خواه نام خدا را بر آن ببرند یا خیر، به دلیل ظاهر قرآن، این مذهب ما و مذهب جمهور فقهاست.»

سپس در حلیت ذبائح اهل کتاب در دار حرب مى‏نویسد:«ذبائح اهل کتاب در دار حرب مانند ذبائح آنها در دار اسلام است و هیچ خلافى در این مورد بین فقها وجود ندارد، و ابن منذر هم بر آن نقل اجماع کرده است.(همانجا، 9/78)

3-2-1-محمد بن شربینى مى‏گوید:«باید هنگام ذبح بسم الله بگوید که‏ خداوند فرمود:فکلوا مما ذکر اسم الله علیه...و البته واجب نیست پس اگر آن را عمدا یا سهوا ترک کند حلال است.ابو حنیفه گفته اگر عمدا ترک کند حلال نیست. امامان ما به ابو حنیفه جواب داده‏اند که:خداوند فرمودحرمت علیکم المیتة و الدم و...الا ما ذکیتمپس مذکى را مباح دانسته و تسمیه را ذکر نکرده است، و دیگر اینکه خداوند ذبائح اهل کتاب را به قول خود که فرمود:و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکمحلال نموده است، در حالى که اهل کتاب نام خدا را هنگام ذبح نمى‏برند پس معلوم میشود که تسمیه واجب نیست.

همچنین بخارى از عایشه روایت کرده است که گروهى نزد پیامبر آمدند و گفتند: یا رسول الله قوم ما تازه مسلمان شده‏اند، گوشتهایى مى‏آورند که نمى‏دانیم نام خدا را بر آن ذکر کرده‏اند یا خیر، آیا از آن بخوریم، حضرت فرمود:نام خدا را برده و بخورید.(همو، 4/272)

4-2-1-سرخسی در المبسوط آورده که:«ذبائح اهل کتاب حرمتی ندارد زیرا خداوند فرمود:طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم»(همانجا، 12/5)

5-2-1-ابو بکر کاشانى در بدایع الصنایع آورده است که:«ذبیحه اهل کتاب خورده مى‏شود به دلیل طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم...و منظور از طعام ذبائح آنها است.زیرا اگر منظور ذبائح آنها نباشد دلیلى براى تخصیص حلیت به اهل کتاب وجود ندارد، و طعام هم بر ذبائح و هم بر غیر آن اطلاق میشود، پس خوردن آن بر ما حلال است و اهل حرب و غیر اهل حرب به دلیل عموم قول خدا همسانند» (همانجا، 5/45)

6-2-1-ابن نجیم مصرى در البحر الرائق آورده:«ذبیحه مسلمان و کتابى حلال‏ است چون خداوند فرمود:و طعام الذین اوتوا الکتاب حل لکم...و منظور از طعام ذبائح است زیرا مطلق طعام غیر مذکى از هر صنفی از کفار حلال است و لازم نیست که از اهل کتاب باشد.البته شرط است که نام غیر خدا نبرند»(همانجا، 8/306)

7-2-1-ابن قدامه حنبلى گفته است:«تمام اهل علم اتفاق دارند که ذبائح اهل کتاب حلال است چون خداوند فرمود:و طعام الذین اوتوا الکتاب...، بخارى گفته از ابن عباس نقل شده که منظور ذبائح آنهاست»(همانجا، 11/35)

8-2-1-در فقه على المذاهب الاربعه آمده است:«حنفیه گفته‏اند در حلیت ذبیحه کتابى شرط است که براى غیر خدا قربانى نشود به اینکه نام مسیح یا صلیب یا عزیز یا مانند آن برده شود.

شافعیه گفته‏اند ذبیحه اهل کتاب حلال است خواه نام خدا برده شود یا نه مشروط به اینکه نام غیر خدا نبرند.

حنابله گفته‏اند در حلیت ذبایح کتابى شرط است که نام خدا را به مانند مسلمانان ببرند پس اگر تعمدا نام نبرند یا نام غیر خدا برند ذبیحه آنها خورده نمى‏شود.و اگر ندانیم نام خدا برده یا خیر ذبیحه آنها حلال است.»

2-ادله و ارزیابى آن

1-2-ادله قائلین به عدم جواز

از اقوال و عبارات فقهاء برداشت مى‏شود که مجموع ادله حرمت عبارت است از:

1.اجماع

2.شهرت

3.آیه‏لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه

4.روایات وارده در این موضوع

5.بردن نام خدا بر ذبیحه واجب است و کافر خدا را نمى‏شناسد تا او را یاد کند.

6.کافر تسمیه بر ذبیحه را نه واجب مى‏داند نه مستحب و آنچه را نام مى‏برد غیر خداى حقیقى است.

7.ذبح نوعى استیمان است و کافر محل امانت نیست.

8.اخلاد به کفار در ذبح رکون به ظالمین است و مندرج تحت نهى مستفاد از آیه لا ترکنوا الى الذین ظلمومى‏باشد.

9.احتیاط

10.اصالة عدم تذکیه و اصل حرمت میته مادامى که علم به تذکیه آن نداریم.

2-2-ارزیابى و نقد ادله فوق الذکر

1-2-2 ارزیابى و نقد اجماع

اجماع که ظاهرا معتبرترین دلیل حرمت ذبیحه اهل کتاب است و بر این اساس در صدر ادله آورده شده از سه جهت مخدوش است:

1.اجماع بر اساس دیدگاه فقهاء امامیه به عنوان یک دلیل مستقل مورد تایید قرار نگرفته است.

2.تحصیل اجماع فقهاء در حالى که اکابر فقهاء مانند صدوقین و قدیمین(ابن جنید و ابن ابى عقیل)قائل به حلیت هستند موهون مى‏نماید.

3.بر فرض وجود اجماع، در چنین مسئله‏اى که آیات قرآن و روایات وارده مورد بحث و استناد فقهاء قرار گرفته و تعالیل وارده در عبارات هم به آنها اشاره دارد اجماع مدرکى و یا حداقل محتمل المدرکیه بوده و حتى بر فرض اعتبار اجماع، نوع مدرکى آن فاقد اعتبار است.

2-2-2-ارزیابی و نقد شهرت

شهرت مستفاد از کلام علامه بر فرض صحت وجود، در این مسئله از این حیث که اصل شهرت به عنوان یک دلیل به مثابه کتاب و سنت مورد قبول فقهاء و مجتهدین قرار نگرفته مخدوش است.بدیهى است با معتبر نبودن اجماع به عنوان یک دلیل، بى‏اعتبارى شهرت آشکارتر است.

3-2-2-ارزیابى و نقد استدلال به آیه

اولا آنچه در آیه شریفه باعث منع شده عدم ذکر نام خدا است نه کفر، و بر این اساس مرحوم صدوق سماع تسمیه اهل کتاب را در حلیت ذبائح آنها شرط دانسته است.بنابراین آیه شریفه دلالتى بر مانعیت کفر در حلیت ندارد.

ثانیا آیه شریفه وجوه و محامل دیگرى دارد که گاهى حمل بر آنها به دلیل تفسیر آیات دیگر و در علاج و جمع بین ادله ترجیح دارد که در بخش بعدى در مورد آن بحث خواهد شد.

ثالثا در میان ادله و روایات وارده از معصومین که دلالت بر حرمت دارند اساسا به این آیه تمسک نشده در حالى که اگر چنین دلالتى در آیه شریفه وجود داشت طبق قاعده مى‏بایست توسط معصوم به آن استناد مى‏شد.

بررسى و ارزیابى دلیل چهارم نیز تحت عنوان گروه‏هاى مختلف اخبار بعد از بررسى آیات قرآن خواهد آمد.

4-2-2-ارزیابى و نقد دلیل ششم

اولا آنچه در آیه شریفه براى حلیت لازم دانسته شده ذکر نام خداست و چیز دیگرى همراه با آن از جمله اعتقاد به فرض یا مستحب بودن آن لازم نیست تا عدم اعتقاد به آن در مورد کفار به عنوان مانع محسوب شود.

و ثانیا کفار به خداوند اعتقاد و بر آن اقرار دارند و اینکه او را بر وجه حقیقت نمى‏شناسند و امور منکرى را بعضا به او اسناد مى‏دهند نیز حرام کننده ذبیحه نیست، زیرا بعضا در میان فرق مسلمین گروه‏هایى هستند که همان امور را به خداوند نسبت مى‏دهند در حالى که کسى قائل به حرمت ذبائح آنها نیست.

5-2-2-ارزیابى و نقد دلیل هفتم

با فرض پذیرفتن اینکه استفاده از ذبیحه اهل کتاب نوعى استیمان باشد این استدلال به ذبیحه بعض مسلمانان بلکه بعض از اهل حق قابل نقض است، در حالى که کسى قائل به آن نیست لذا مى‏توان گفت اصولا استفاده از ذبح استیمان محسوب نمى‏شود.

6-2-2-ارزیابى دلیل هشتم

اگر حلیت ذبائح اهل کتاب و استفاده از آن رکون بر کفار باشد باید همین اشکال در حلیت حبوبات آنها هم وارد باشد، در حالى که آیه قرآن‏طعامکم حل لهم و طعامهم حل لکمبه اتفاق فقهاء دال بر حلیت آنهاست.

7-2-2-ارزیابى و نقد دلیل نهم و دهم

اصالت احتیاط و اصالت عدم تذکیه اصل عملى هستند و جریان اصل تنها در ظرف شک معتبر و محقق مى‏شود و در مورد ذبائح با توجه به آیات قرآنى و روایات وارده و اطلاقات و عمومات ادله موجود نوبت به جریان اصل نمى‏رسد.

3-بررسى آیات

1-3-آیه اول

یأیّها الّذین ءامنوا کلوا من طیّبت ما رزقنکم و اشکروا للّه إن کنتم إیّاه تعبدون\* إنّما حرّم علیکم المیتة و الدّم و لحم الخنزیر و ما أهلّ به لغیر اللّه فمن اضطرّ غیر باغ و لا عاد فلا إثم علیه إنّ اللّه غفور رّحیم\*(البقره، 172 و 173)

اى کسانى که ایمان آورده‏اید، از نعمتهاى پاکیزه‏اى که روزى شما کرده‏ایم، بخورید و اگر تنها او را مى‏پرستید خدا را شکر کنید.(خداوند)تنها مردار و خون و گوشت خوک و آنچه را که(هنگام سر بریدن)نام غیر خدا بر آن برده شده، بر شما حرام گردانیده است.(ولى)کسى که(براى حفظ جان خود به خوردن آنها)ناچار شود، در صورتى که ستمگر و متجاوز نباشد بر او گناهى نیست، زیرا خدا آمرزنده و مهربان است.

نکات زیر در مورد آیه شریفه مورد توجه است:

ا)امر در آیه(کلوا)مفید اباحه است.

ب)ملاک در اباحه خوردنى‏ها طیّب و پاکیزه بودن آنهاست.طبیعى است تشخیص طیب بودن با توجه به اینکه یک اصطلاح خاص شرعى نیست بلکه در همان معناى متعارف خود استعمال شده مانند تشخیص سایر موضوعات به عهده عرف است.

ج)منظور از مردار(میته)موجودى است که حیاتش تمام شده یا به خودى خود مرده است.بعضى هم گفته‏اند:منظور از مردار آن است که حیاتش تمام شده بدون اینکه بر وجه شرعى تذکیه شده باشد(بنابراین اگر گوسفند ذبح شد در حالى که شرائط ذبح مانند استقبال نبود مردار محسوب مى‏شود).

که البته این نظر مردود است زیرا خداوندما اهل به لغیر اللهرا قسیم مردار قرار داده در حالى که بنابراین تعریف داخل در مردار محسوب مى‏شود.

د)اهلال 1 براى غیر خدا، معنایش این است که حیوانى را براى غیر خدا مثلا براى بتها قربانى کنند.

ه)در میان خوردنى‏هاى معمول و متعارف غیر از این موارد حرامى وجود ندارد. مگر اینکه کلیت رجس بر آن منطبق باشد.

و)خوردنى‏هاى حرام که در آیه شریفه ذکر شده بعضى تخصصا و برخى دیگر تخصیصا از خوردنى‏هاى طیب خارج است.زیرا طبع انسان از خوردن خون و مردار تنفر دارد.به هر حال جز تنفر طبع که ملاک در طیب نبودن خوردنى‏هاست ملاک دیگرى براى حرمت وجود ندارد.

با توجه به اینکه به طور اصولى و به عنوان حکم اولى ملاک دیگرى غیر از تنفر طبع در حرمت وجود ندارد ادعاى عدم تنفر از موارد مذکور در آیه ممکن است به این بینجامد که موارد مذکور موضوعا متحول شده و در بر دارنده ملاک حرمت نیست و در جستجوى حکم آن باید دنبال تمسک به عمومات و اطلاقات ادله حلیت بود.

البته بر فرض صحت چنین ادعائى حکم به حلیت مردار با توجه به تغییر موضوع در فقه موارد مشابهى براى آن نیز مى‏توان یافت.حرمت معامله بر خون که زمانى مورد اتفاق همه فقهاء بوده امروز کمتر تردیدى در صحت آن وجود دارد، و عروض این صحت تنها مرهون تغییر موضوع از رهگذر پیشرفت و ترقى علم در استفاده معقول و قابل قبول از خون است.

ز)تبعیت از حکم محرمات در ظرف اختیار و عدم اضطرار است، و در صورت عروض هر گونه اضطرار در استعمال و استفاده موارد حرام شده و یا مواردى که نام آن در آیه شریفه نیامده و طباع از آن تنفر دارد حکم حرمت برداشته مى‏شود.

(1)-الإهلال فى الذبیحة رفع الصوت بالتسمیة و کان المشرکون یسمون الأوثان و المسلمون یسمون اللّه.

2-3-آیه دوم

قل لا أجد فى ما أوحى إلىّ محرّما على طاعم یطعمه إلا أن یکون میتة أو دما مّسفوحا أو لحم خنزیر فإنّه رجس أو فسقا أهلّ لغیر اللّه به فمن اضطرّ غیر باغ و لا عاد فإنّ ربّک غفور رّحیم\*(الانعام، 145)

بگو:در آنچه به من وحى شده است، بر خورنده‏اى که آن را مى‏خورد هیچ حرامى نمى‏یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند.یا[قربانیى که‏]از روى نافرمانى، [به هنگام ذبح‏]نام غیر خدا بر آن برده شده باشد.پس کسى که بدون سرکشى و زیاده‏خواهى‏[به خوردن آنها]ناچار گردد، قطعا پروردگار تو آمرزنده مهربان است.

در این آیه شریفه نیز همان موارد چهار گانه ذکر شده در آیه قبل مورد تاکید قرار گرفته به همان ملاک که رجس بودن موارد ذکر شده است اشاره شده.به قرینه مقابله مى‏توان استظهار کرد ملاک در حلیت خوردنى‏ها پاکیزه بودن و در در حرمت رجس بودن است.

3-3-آیه سوم

فکلوا ممّا ذکر اسم اللّه علیه إن کنتم بئایته مؤمنین\*

و ما لکم ألاّ تأکلوا ممّا ذکر اسم اللّه علیه و قد فصّل لکم مّا حرّم علیکم إلا ما اضطررتم إلیه...\*

لا تأکلوا ممّا لم یذکر اسم اللّه علیه و إنّه لفسق......\*(الانعام، 118، 119 و 120)

پس، اگر به آیات او ایمان دارید از آنچه نام خدا[به هنگام ذبح‏]بر آن برده شده است بخورید.و شما را چه شده است که از آنچه نام خدا بر آن برده شده است نمى‏خورید؟با اینکه‏[خدا]آنچه را بر شما حرام کرده-جز آنچه بدان ناچار شده‏اید-براى شما به تفصیل بیان نموده است....و از آنچه نام خدا بر آن برده نشده است مخورید، چرا که آن قطعا نافرمانى است...

در این آیه کسانى که از غیر محرمات ذکر شده اجتناب مى‏کنند مورد سؤال و بازخواست قرار گرفته‏اند.سپس موارد لازم الترک را که در آیات قبل ذکر کرده بوده مورد تاکید قرار میدهد و مى‏فرماید از آنچه نام خدا بر آن برده نشده، بلکه براى غیر خدا قربانى شده اجتناب کنید.

بر عکس، فقهاء از این آیه استفاده کرده‏اند که خوردن آنچه نام خدا بر آن برده نشده(بدون رعایت این قید که براى بت‏ها قربانى شده باشد)حرام است، در حالى که جمله‏انه لفسقدر دنباله آیه که به اقتضاى بلاغت عربى حالیه است، دلالت دارد عدم ذکر در حالى که مصداق فسق باشد، حرام کننده ذبیحه است.ضمن اینکه اگر واو عاطفه باشد ممکن است جمله‏انه لفسقجزء علت حرمت باشد.یعنى عدم ذکر به ضمیمه فسق حرام کننده ذبیحه است.

اما فسق چیست؟واژه فسق تنها سه مرتبه در قرآن استعمال شده که هر سه در مورد ذبایح بوده و به‏ما اهل لغیر الله بهتفسیر شده است.

قل لا اجد فیما اوحى الى محرّما على طاعم یطعه...او فسقا اهلّ به لغیر اللهکه جمله اهل لغیر الله(قربانى براى غیر خدا عطف بیان از فسق است.)

حرمت علیکم المیتة........ذلکم فسق.(المائده، 3)

پس به ضمیمه معنی فسق که مستفاد از آیات دیگر است معلوم مى‏شود آنچه حرام کننده ذبیحه است، خصوص عدم ذکرى است که منطبق بر ماهل لغیر الله به یعنى فسقباشد و الا مجرد عدم ذکر، ذبیحه را حرام نمى‏کند.

متناسب این سیاق آن است که ذکر در هنگام ذبح مستحب باشد نه واجب، همانطورى که در شرب یا هنگام خوردن چنین است.

پس در واقع ذبیحه به سه قسم تقسیم مى‏شود:

1.آنچه نام خدا بر آن برده مى‏شود که بدون شبهه حلال است، بلکه قدر متقین از حلیت است.

2.آنچه نام خدا بر آن برده نشده بلکه براى غیر خدا ذبح شده که قطعا حرام است.

3.آنچه نام خدا بر آن برده نشده و لکن فسق هم نیست یعنى نه میتة است و نه ما اهل به لغیر الله و...مثل اینکه انسان نام خدا را از روى فراموشى یا جهل یا اعتقاد عدم وجوب ذکر یا غیر آن ترک کند.که در این صورت عمومات و اطلاقات وارده در مقام، اقتضاى حلیت دارد.و خروج مستثنیات از باب تحکیم نص است پس آنچه که خاص صراحتى در آن ندارد عمومات و اطلاقات حلیت بر آنها حاکم است.

4-3-آیه چهارم

حرّمت علیکم المیتة و الدّم و لحم الخنزیر و ما أهلّ لغیر اللّه به و المنخنقة و الموقوذة و المتردّیة و النّطیحة و ما أکل السبع إلا ما ذکّیتم و ما ذبح على النّصب و أن تستقسموا بالأزلم ذلکم فسق الیوم یئس الّذین کفروا من دینکم فلا تخشوهم و اخشون...\*

الیوم أحلّ لکم الطیّب و طعام الّذین أوتوا الکتب حلّ لّکم و طعامکم حلّ لهم... (المائده، 3 الى 5)

بر شما حرام شده است:مردار، و خون، و گوشت خوک، و آنچه به نام غیر خدا کشته شده باشد، و(حیوان حلال گوشت)خفه شده، و به چوب مرده، و از بلندى افتاده، و به ضرب شاخ مرده، و آنچه درنده از آن خورده باشد-مگر آنچه را(که زنده دریافته و خود)سر ببرید-و(همچنین)آنچه براى بتان سر بریده شده، و(نیز) قسمت کردن شما(چیزى را)به وسیله تیرهاى قرعه؛این(کارها همه)نافرمانى (خدا)ست.امروز کسانى که کافر شده‏اند، از(کارشکنى در)دین شما نومید گردیده‏اند.پس، از ایشان مترسید و از من بترسید...

امروز چیزهاى پاکیزه براى شما حلال شده، و طعام کسانى که اهل کتابند براى شما حلال، و طعام شما براى آنان حلال است.

ذلکم فسق، اسم اشاره یا به همه موارد برمى‏گردد، یعنى اکل محرمات و استقسام به ازلام فسق است که این قول ابن عباس و ظاهر شیخ در تبیان است و یا اینکه به خصوص استقسام به ازلام برمى‏گردد که صاحب مجمع استظهار نموده است.

مفسرین در معنى طعام اختلاف کرده‏اند، اکثر آنها گفته‏اند مراد ذبائح یا اعم از آن است، بعضى از فقهاء امامیه همچون صدوقان و قدیمان نیز به این نظر قائل شده‏اند.

بعضى دیگر از مفسرین و اکثر فقهاء امامیه در تبعیت از ظاهر بعضى از روایات معتقدند مراد از طعام خصوص حبوبات است.

اشکال این نظریه آن است که اولا حبوبات قبل از این آیه هم حلال بوده و ثانیا حلیت حبوبات اختصاص به اهل کتاب ندارد بلکه حبوبات غیر کتابى هم حلال است.

در التاج الجامع للاصول فى احادیث الرسول آمده است که:

این آیه ناسخ قول دیگر خداوند است که مى‏فرماید:کلوا مما ذکر اسم الله علیهولا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیه.(همانجا، 3/106)

بررسی معنی طعام

در مصباح آمده طعام در عرف اسم است براى آنچه خورده مى‏شود مثل شراب که اسم است براى آنچه نوشیده مى‏شود.

راغب اصفهانى در مفردات آورده که در آنچه ابو سعید نقل کرده که:«همان پیامبر اکرم به صدقه فطر امر کردند، پیمانه‏اى از طعام یا پیمانه‏اى از شعیر»منظور از طعام گندم است.

لفظ طعام به معنى عام خود در موارد متعددى از آیات قرآن کریم استعمال شده و هیچ وجهى براى اختصاص به گندم یا حبوبات ندارد:

کل الطعام کان حلا لبنى اسرائیل(آل عمران، 93)

همه خوراکیها بر فرزندان اسرائیل حلال بود.

«ما جعلنا لهم جسدا لا یاکلون الطعام»(الانبیاء، 8)

و ایشان را جسدى که غذا نخورند قرار ندادیم و جاویدان هم نبودند.

«و قالوا ما لهذا الرسول یاکل الطعام و یمشی فی الاسواق»(الفرقان، 20)

«و ما ارسلنا قبلک من المرسلین الا انهم لیاکلون الطعام»(الفرقان، 20)

و پیش از تو پیامبران خود را نفرستادیم جز اینکه آنان نیز غذا مى‏خوردند و در بازارها راه مى‏رفتند،

«فلیس له الیوم هیهنا حمیم و لا طعام الا من غسلین»(الحاقه، 36)

و خوراکى جز چرکابه ندارد،

«و یطعمون الطعام علی حبه مسکینا و یتیما و اسیرا»(الانسان، 8)

و به پاس دوستى خدا، بینوا و یتیم و اسیر را خوراک مى‏دادند.

«و لیس لهم طعام الا من ضریع»(الغاشیه، 6)

خوراکى جز خار خشک ندارند،

«و لا یحض علی طعام المسکین»(الماعون، 3)

و به خوراک دادن بینوا ترغیب نمى‏کند.

به هر حال التزام به اینکه منظور از طعام خصوص حبوب باشد بعد از آنکه در همه استعمالات قرآنى به معنى عام آمده و در عرف هم به معنى عام شیوع دارد مشکل و غیر متعارف است.

انصراف در روایت ابو سعید هم به قرینه مقابله مجازا استعمال شده است.

جواب از استدلال شیخ طوسى

مرحوم شیخ طوسى(التبیان، 3/445)استظهار کرده که مراد از طعام خصوص حبوب است زیرا ذبایح آنها بر ما حرام است.

این استدلال مرحوم شیخ مستلزم دور است زیرا حرمت ذبایح مبنى بر عدم شمول طعام بر ذبیحه است و عدم شمول طعام بر ذبیحه متوقف بر حرمت ذبائح آنها است.

4-بررسى روایات

روایاتى که در مورد ذبیحه وارد شده است به 4 گروه تقسیم مى‏شود.

1-4-گروه اول:

این گروه از روایات که از نظر تعداد بیشتر، و از نظر سند معتبرتر و از نظر دلالت هم واضحترند، دلالت بر حلیت ذبائح اهل کتاب دارد که به چند مورد آن اشاره مى‏کنیم:

1-1-4-صحیحه حلبى که از امام صادق راجع به ذبائح اهل کتاب و زنان آنها مى‏پرسد که حضرت مى‏فرماید:اشکالى ندارد.(حر عاملى، 16/289)

2-1-4-بشیر بن ابى غیلان مى‏گوید که از امام صادق علیه السلام در مورد ذبائح یهود و نصارى و نصاب سوال کردم حضرت فرمود:بخور تا زمانى دیگر.(همانجا، 16/288)

3-1-4-عبد الملک بن عمرو مى‏گوید از امام صادق علیه السلام سوال کردم در مورد ذبائح نصارى چه مى‏فرمائید، ایشان فرمود:اشکالى ندارد.گفتم آنها نام مسیح‏ را مى‏برند، فرمود:مرادشان از مسیح خداست.(همانجا، 16/289)

4-1-4-ابو بصیر مى‏گوید از امام صادق علیه السلام راجع به ذبیحه یهودى سوال کردم فرمود:حلال است.گفتم ولو نام مسیح را ببرند، فرمود:ولو نام مسیح را ببرند، منظورشان خداست(همانجا، 16/289)

5-1-4-الورد بن زید از امام باقر علیه السلام نقل مى‏کند که از امام سوال شد در مورد مجوسى که نام خدا را مى‏برد و ذبح مى‏کند چه مى‏فرمایید.حضرت فرمود:بخور، گفتم مسلمانى ذبح مى‏کند و نام خدا را نمى‏برد، گفت نخور. (همانجا)

2-4-گروه دوم

روایاتى است که از خوردن ذبایح اهل کتاب منع کرده است.

1-2-4-سماعه از ابو ابراهیم علیه السلام نقل مى‏کند که از امام راجع به ذبیحه یهودى و نصرانى سوال کردم، حضرت فرمود:نزدیک آن نشوید.(حر عاملى، 16/284)

2-2-4-زید شحام نقل مى‏کند که امام صادق علیه السلام از ذبیحه سوال شد، حضرت فرمود:از آن نخور خواه نام خدا را ببرد یا نبرد.(همانجا، 16/283)

3-2-4-اسماعیل بن جابر نقل مى‏کند که امام صادق علیه السلام فرمود:از ذبایح یهود انصارى و از ظروف آنها نخو.(همانجا، 16/284)

4-2-4-ابن ابى عمیر از امام صادق علیه السلام نقل مى‏کند که مردى به حضرت گفت:ما همسایه‏اى داریم که قصاب است و یهودى مى‏آورد ذبح کند تا یهود از او خرید کنند، حضرت فرمود از ذبیحه آن نخور و خرید هم نکن.(همانجا، 16/282)

3-4-وجوه جمع بین گروه اول و دوم

1-3-4-وجه اول

وجه اول جمع بین دو گروه این است که اخبار تحریم را حمل بر ذبایحى کنیم که به طور اصولى اهل کتاب آن را حلال دانسته و تناول مى‏کنند، در حالى که بر مسلمانان حرام شده مثل اینکه ذبیحه خنزیر باشد.و اخبار حلیت را هم بر ذبائحى حمل کنیم که مسلمانان آن را حلال مى‏دانند.نه اینکه حرمت از جهت شرایط ذبح و ذابح باشد.به این ترتیب تنافى و تعارض بین دو گروه اخبار با حمل بر دو موضوع مختلف زائل مى‏شود.

موید این جمع روایاتى است که نخوردن از ظروف اهل کتاب را در کنار نخوردن ذبیحه آنها قرار داده است، در حالى که اصولا از ظروف آنها خوردن عنوان مستقلى در تحریم ندارد، بلکه عمدتا به لحاظ آلوده شدن ظروف آنها به خمر و یا چیزهائى است که بر مسلمانان به طور اصولى حرام است. 1

به همین شیوه و به قرینه مصاحبت خوردن ذبیحه آنها هم به خاطر عادت آنها به خوردن خنزیر حمل بر آن مى‏شود.بنابراین ذبائح آنها زمانى حرام است که ذبیحه ذاتا رجس و حرام باشد.

2-3-4-وجه دوم

وجه دوم جمع دو گروه، حمل کردن اخبار حلیت بر مواردى است که نام خدا را مى‏برند و از طرف دیگر اخبار حرمت را بر مواردى حمل کنیم که نام خدا بر ذبیحه برده نمى‏شود.همانطوری که صدوق(با استظهار از فتواى او)بین دو گروه را به این روش جمع کرده است.

(1)-قال ابو عبد الله علیه السلام لا تأکل من ذبایح الیهود و النصارى و لا تأکل فى آنیتهم.

بر این اساس گروه سوم از اخبار که بعدا خواهد آمد مؤید این وجه در جمع بین دو گروه اول و دوم محسوب مى‏شود.

3-3-4-وجه سوم

وجه سوم جمع بین اخبار در بررسى اصل تئورى برخورد متقابل خواهد آمد.

4-4-گروه سوم اخبار

گروه سوم روایاتى است که دلالت دارد در صورتى که نام خدا بر ذبیحه برده شود حلال و در غیر این صورت حرام است.همانطور که قبلا بیان شد این گروه جمع بین دو گروه اول و دوم نیز خواهد بود.

4-1-4-معاویة بن وهب مى‏گوید از امام صادق علیه السلام از ذبایح اهل کتاب سوال کردم حضرت فرمود:اگر نام خدا را ببرند اشکالى ندارد.(حر عاملى، 16/284)

2-4-4-على بن جعفر از موسى بن جعفر علیهما السلام نقل مى‏کند که از ذبیحه یهود و نصارى از حضرت سوال کردم آیا حلال است؟حضرت فرمود:آنچه نام خدا بر آن برده مى‏شود را بخور.(همانجا، 16/285)

3-4-4-در صحیحه حریز آمده که امام صادق علیه السلام از ذبایح یهود و نصارى و مجوس سوال شد حضرت فرمود:اگر شنیدى که نام خدا را مى‏برند و شهادت دادند براى تو کسانى که دیده‏اند نام خدا را مى‏برند بخور و الا اگر نشنیدى یا شهادت ندادند کسانى که دیده‏اند، ذبیحه آنها را نخور(همانجا، 16/291)

لزوم سماع ذکر هنگام ذبح از اهل کتاب یا شهادت کسانى که شنیده‏اند، حاکى از عدم اعتناء به گفتار کفار است، در حالیکه به قول مسلمانان اعتناء و اکتفا شده، اعمال آنها حمل بر صحت مى‏شود در مورد کفار اعمال آنها حمل بر فساد خواهد شد که نشان از اهمیت رعایت شئون اسلامى در تحلیل ذبائح و لزوم رعایت آن شئون توسط کفار دارد.

بنابراین براى حلیت ذبائح کفار لازم است اطمینان به حصول شرائط حاصل شود، و هیچ منع خاصی جز اطمینان به حصول شرائط وجود ندارد، همانگونه که گروه چهارم اخبار نیز بر آن دلالت دارد.

پس ملاک در حلیت ذبیحه اهل کتاب اطمینان به حصول شرائط است(براى مثال عدم ذکر نام غیر خدا).طبیعى است که این اطمینان تابع شرائط زمان و مکان است.در زمان گذشته حمل اعمال آنها به گواهى بعضى از روایات(حر عاملى، 16/283)بر صحت توجیه ناپذیر بوده است.و امام هم بر اساس همین موارد مى‏فرماید:آنها هنگام ذبح چیزى مى‏گویند که من آنرا نمى‏پسندم.حتى اگر خلاف آن را اظهار کنند.

طبیعى است که این امر بر اساس تغییر مقتضیات زمان و مکان و گردش نسل‏ها تغییرپذیر است، زمانى حمل بر صحت به عنوان یک امر عقلائى غیر قابل توجیه و در زمانى دیگر بر اساس تغییر در روش و منش کفار منطقی خواهد بود.سماع یا شهادت، موضوعى مستقل و تعبدى در حلیت ذبیحه نداشته و فقط به لحاظ کاشفیت از حصول شرائط مورد نظر است.در این صورت اگر انسان از گفتار آنها وثوق حاصل نماید که شرائط حاصل شده دیگر وجهى براى حمل بر فساد یا شهادت یا لزوم سماع وجود ندارد.بلکه به مانند مسلمانان در پذیرش قول یا حمل بر صحت در اعمال با آنها رفتار مى‏شود.

5-4-گروه چهارم

گروه چهارم روایاتى است که دلالت دارد حکم بر حلیت تنها در صورتى است که اطمینان به حصول شرائط براى انسان حاصل شود و الا حمل بر صحت در عمل‏ کفار اعتبارى ندارد.

1-5-4-در حدیث حسین بن منذر آمده است که از حضرت سئوال شد:قول شما در مورد ذبائح یهود و نصارى چیست؟امام فرمود یا حسین ذبیحه به نام خدا بردن است و جز اهل توحید بر آن ایمن نیستند.(حر عاملى، 16/279)

مفهوم این روایت دلالت دارد در صورت حصول اطمینان به تسمیه، ذبائح آنها حلال است.همچنانکه به منطوق دلالت دارد اطمینانى در حمل اعمال آنها بر صحت وجود نداشته است.

2-5-4-خیر حنان که مى‏گوید به امام صادق علیه السلام گفتم حسین بن منذر از شما روایت کرده که شما فرموده‏اید ذبیحه به ذکر است و جز اهل توحید بر آن ایمن نیستند.حضرت فرمود:آنها چیزى مى‏گویند که من آن را نمى‏پسندم. (همانجا، 16/280)

حنان مى‏گوید از یک نصرانى پرسیدم هنگام ذبح چه مى‏گوئید.او جواب داد: مى‏گوییم به نام مسیح.

در واقع شاید مانع حمل اعمال آنها بر صحت و اعتناء به قول آنها شاید همین امر باشد.

6-4-جمع بندى گروههاى چهار گانه روایات:

روایات داله بر حلیت غیر قابل مناقشه‏اند و اخبار حرمت مضافا به اینکه در مقابل اخبار حلیت به دلیل کثرت و اعتبار بیشتر در سند و وضوح بهتر در دلالت مقاومتى ندارند، گروه سوم از اخبار نیز آنها را تفسیر مى‏کند که محمول بر عدم حصول شرائط است.از طرف دیگر اخبار گروه چهارم هم دلالت دارد که حصول اطمینان از تحصیل شرائط در عمل کفار و حمل اعمال آنها بر صحت جز با شنیدن یا شهادت کسانى که شنیده‏اند امکان نداشته.و شاید به خاطر نام غیر خدا بردن(که‏ متفق علیه حرمت ذبیحه است و براى آنها عملى متعارف بوده)باشد.

مضافا به اینکه گروه دیگرى از اخبار هستند که در رد ذبایح نصارى عرب وارد شده و به مفهوم استدلال وارد شده روشن است که حلیت ذبایح اهل کتاب مفروغ عنه بوده است از جمله اینکه امام در رد ذبایح آنها مى‏فرماید:آنها اهل کتاب نیستند و ذبایحشان حلال نیست.(حر عاملى، 16/283)

بدین ترتیب چهار گروه اخبار در رساندن این معنى که مدلول آیات هم بر آن دلالت دارد اتفاق دارند که ذبیحه اگر نام غیر خدا بر آن برده شود حرام است.و کفار چون در معرض این آفت هستند(در صورتى که امکان حمل عمل آنها بر صحت وجود نداشته باشد و از قول آنها هم براى انسان اطمینانى حاصل نشود)خوردن ذبیحه‏شان جز به سماع یا شهادت به آن جایز نیست بلکه لازم الاجتناب است.و در صورت حصول اطمینان به ذکر خدا یا عدم ذکر غیر خدا هیچ منعى در خوردن ذبایح آنها وجود ندارد.

بر این اساس معلوم نیست که بت‏پرستان از اهل کتاب آنگونه که فقهاء ذکر کرده‏اند شرایط بدترى داشته باشند مگر اینکه احراز شود آنها هم به مانند اهل کتاب مقید به ذکر نام بت‏هاى خود هنگام ذبح بوده‏اند.

7-4-تئورى برخورد متقابل به مثابه وجه جمع در ارزیابى آیات و اخبار

در تبیین این وجه ذکر چند مقدمه ضرورى است:

1.تبعیت احکام از مصالح و مفاسد

تمام فقهاء و مجتهدین اتفاق نظر دارند که احکام اسلام تابع ملاکات و مصالح و مفاسد واقعیه هستند و هیچ حکمى در شرع جزافا تشریع نشده است.

2.استخراج ملاک حلیت و حرمت ذبایح

از آیات مختلف قرآن استنباط می‏شود که ملاک در اباحه خوردنی‏ها که در قرآن‏ به آن سفارش شده، پاکیزگى و طیب بودن آن خوردنى‏ها است، هر آنچه طبع انسان آن را پاکیزه یافت منعى در خوردن آن وجود ندارد، بلکه بدان سفارش شده است. مگر اینکه در مواقع خاص عناوین ثانویه بر آنها شمول یابد.این عنوان‏هاى ثانوى مى‏تواند سلبى مانند ضرر، حرج، مصلحت، مفسده و...یا اثباتى مانند وفاى به عهد و شرط باشد.

بر اساس همین آیات، منع و حرمت خوردنى‏ها نیز، جز بر اساس قذارت مادى و معنوى(رجس)و تنفر طبع ملاک دیگرى ندارد.

با این دیدگاه، شرائطى مانند تسمیه یا مسلمان بودن ذابح عملا نمى‏تواند ملاک موجود در ذبیحه را تغییر دهد، زیرا قذارت و پلیدى یا طیب بودن ملاک مند ذبیحه چیزى نیست که توسط عقیده ذابح که براى چند ثانیه تصدى ذبح را بر عهده مى‏گیرد متغیر و متحول شود.

بررسى یک اشکال در این ارزیابى

اما از این منظر اشکالى باقى خواهد ماند و آن اینکه حرمت«ما اهل لغیر الله به» (آنچه براى غیر خدا قربانى مى‏شود)چگونه توجیه خواهد شد.زیرا نیت و عقیده ذابح در قربانى کردن براى بت هم نمى‏تواند ماهیت ذبیحه را تغییر دهد و ملاک پاکیزگى آن را بردارد.و لذا استثناء این ذبایح از طیبات در آیه شریفه باید به تخصیص باشد نه تخصص.البته در مردار و سایر موارد، خروج موضوعى از طیبات مباح اعلام شده در صدر آیه(تخصص)بعید نیست.

حل این اشکال گره از اختلاف و تعارض گروه‏هاى مختلف اخبار هم مى‏گشاید.

عناوین ثانویه در حکم خوردنى‏ها

تبیین عناوین ثانویه در خوردنى‏ها جواب مناسبى از این اشکال خواهد بود.زیر طبیعى است که در صورت عروض عناوین ثانوى در فضاى اضطرار، ضرر، مصلحت و...حکم اولى موضوع را تغییر مى‏دهد.

از دیدگاه قرآن‏ما اهل لغیر الله بهبه فسق و نافرمانى خداوند تفسیر شده و حرمت ذبیحه هم تحت این عنوان ثانوى عصیان است که فعلیت یافته.منع از خوردن هم به دلیل اعمال فشار و یک پیامد منفى حقوقى و اقتصادى بر عمل نا بخردانه و عصیان آنها در نظر گرفته شده است.

خداوند مى‏خواهد آنها را از این عمل کفرآمیز و شرک آلود بر حذر کند و بر این اساس عمل آنها را حرام و محصول این فرآیند را(تحت عنوان ثانوى عصیان و نافرمانى)تحریم کرده و با غیر مصرفى اعلام نمودن ذبیحه به عنوان یک پیامد منفى اقتصادى و حقوقى با آنان به مبارزه برخاسته است.

از این منظر، ذبائح اگر ذاتا و اصاله طیب و حلال گوشت باشند تحت فقدان هیچ شرطى حرام نمى‏شوند.مگر اینکه عنوان ثانوى و پیامدهاى منفى حقوقى و اقتصادى ضرورت وجود یابند.

به نظر مى‏رسد امروزما اهل لغیر الله بهدیگر یا وجود خارجى ندارد یا به آن شکلى که در جاهلیت به عنوان بت‏پرستى و تقرب به بت‏ها در مقابل توحید و به عنوان فسق و عصیان مطرح بوده مانند بسیارى از اعمال دیگر آنها منسوخ شده است.

سالانه قربانى‏هاى زیادى براى تقرب به ائمه و بزرگان دین قربانى مى‏شود که چون فاقد جنبه فسق و نافرمانى و عصیان بوده بلکه نفس تقرب به خدا محسوب مى‏شود، نه تنها هیچ منع و قبحى در آن وجود ندارد بلکه مرغوب فیه هم واقع شده و هیچ پیامد منفى حقوقى و اقتصادى(حرمت خوردن و مصرف و خرید و فروش) نیز بر آن مترتب نمى‏شود.

حل تعارض اخبار

بدین ترتیب راز تفاوت و تعارض اخبار هم آشکار مى‏شود، هر گاه که کفار متعصب و متحجر مذهبى با ذبائح مسلمانان برخورد مى‏کردند، ائمه ما در یک برخورد متقابل(با توجه به لزوم و ضرورت عنوان ثانوى)مقابله به مثل مى‏کردند و ذبائح آنها را مورد تحریم و پیامد منفى حقوقى قرار مى‏دادند.

همین که این برخورد و به اصطلاح بایکوت اقتصادى تاثیر درمانى خود را مى‏گذاشت ائمه ما از مصرف ذبائح آنها رفع مانع کرده، بر اساس انتفاء ضرورت و عنوان ثانوى حکم تحلیل را اعلام مى‏کردند.

شاهد این مدعى و اینکه حکم حرمت ذبایح بر اساس برخورد متقابل با آنها شکل گرفته تعبیراتى است که در بعضى از روایات ائمه علیهم السلام وارد شده است:

از جمله در روایت على ابن ابراهیم از امام صادق علیه السلام آمده که:آنها ذبایح شما را حلال نمى‏دانند و نمى‏خورند آیا شما ذبایح آنها را حلال دانسته و مى‏خواهید ذبائح آنها را بخورید(حر عاملى، 16/291)

یا در جواب مسلمانى که مى‏گوید قصاب شخصى یهودى را مى‏آورد و ذبح مى‏کند تا یهود از او خریدارى کند، بر اساس برخورد آنها در عدم حلیت ذبایح ما و شاید اینکه از اشتغال یک مسلمان به جهت تعصب مذهبى منع مى‏شود امام در یک برخورد متقابل دستور به مقابله به مثل داده و مى‏گوید ذبایح آنها را نه بخور و نه از او خریدارى کن.(همانجا، 16/282)

یا بعضا وارد شده که فعلا مصرف کن(همانجا، 16/288)(کل الى یوم ما).

در حالى که در احکام اولى اینگونه مصالح نمى‏تواند ملاک حکم قرار بگیرد.

ظاهرا آیات قرآن هم دلالت دارد حکم حلیت طعام اهل کتاب از همین باب است.زمانى که کفار اهل کتاب از مبارزه با دین اسلام مایوس شدند و تحریم‏ها و تعصبات بى‏جا را کنار گذاشتند و براى عادى کردن روابط اجتماعى و اقتصادى دست از تعصب برداشتند(در سالهاى آخر بعثت)خداوند هم در یک برخورد متقابل روابط مسلمانان را در برخورد با آنان عادى اعلام کرد و فرمود:

الیوم یئس الذین کفروا..........طعامهم حل لکم و طعامکم حل لهم

این توجیه، اشکال دیگرى را هم مرتفع مى‏کند، و آن اینکه اعلام حلیت ذبایح ما براى آنها، در حالى که ما مصدر تشریع احکام آنها نیستیم چگونه توجیه پذیر است.

بدین ترتیب که حلیت طعام آنها براى ما تنها در قالب یک برنامه متقابل که براى آنها هم لازم الاجراء باشد قابل تشریع است.

بر اساس همین دیدگاه، و شاید با اشاره به همین توجیه است که علامه طباطبائى در تفسیر المیزان فرموده که:«بیان حلیت طعام اهل کتاب براى مسلمانان و حلیت طعام مسلمانان براى اهل کتاب دو حکم مستقل نیست، بلکه بیان یک حکم واحد براى طرفین و آن ثبوت حلیت و ارتفاع حرمت از طعام است.(همو، ذیل تفسیر قرآن)

ذبایح اهل کتاب در زمان حاضر

بدین ترتیب ذبائح اهل کتاب در زمان ما، در صورتیکه بر اساس اصول اقتصادى و رفتار عاقلانه و با در نظر گرفتن منافع طرفین شکل گرفته و اصول انسانى و اخلاقى بر آن حاکم باشد منعى نخواهد داشت.مگر اینکه مصلحت یا مفسده دیگرى بر مصرف و حلیت طعام آنها مترتب شود که در این صورت عنوان ثانوى بدون تردید بر حلیت ذاتى طعام تقدم یافته، حکم اولى آنها را مطابق اقتضاى عنوان ثانوى متحول مى‏سازد.

منع مصرف و منع خرید و فروش هم به عنوان دو پیامد حقوقى منفى بر رفتار غیر عاقلانه و متعصبانه کفار بوده که در صورت خروج از نافرمانى و عصیان از آنها برداشته شده است.

امروز نیز این تحریم و تحلیل در طعام به عنوان دو ابزار تعدیل کننده روابط اقتصادى و حقوقى در رفتار با دیگران باید مورد توجه قرار گیرد.دقیقا همین ابزارى که تمامى حکومتها در تعدیل منافع داخلى در برخورد با دول خارجى یا اتباع بیگانه مورد رعایت و امعان نظر قرار مى‏دهند.

فتواى مرحوم میرزاى شیرازى بزرگ در تحریم تنباکو از مصادیق همین برخورد متقابل و ایجاد پیامدهاى منفى حقوقى و اقتصادى براى چپاولگران با تاسى به این شیوه قرآنى و اقتداى به رفتار ائمه علیهم السلام بوده است.

ذبائح غیر اهل کتاب

بر اساس احتمال فوق که در ذبایح اهل کتاب تبیین و توجیه شد، ذبایح غیر اهل کتاب نیز در صورتى که مشمول عناوین ثانویه فسق و نافرمانى و عصیان و...نباشد میتوان گفت مانعى در مصرف ذبایحشان وجود نداشته و عمومات و اطلاقات ادله حلیت شامل آن خواهد شد.

5-پیامدهاى حقوقى حکم ذبایح

1-5-پیامدهاى حقوقى حرمت ذبایح

مهمترین پیامد حقوقى حرمت ذبایح اهل کتاب پس از منع مصرف آنها توسط مسلمانان، منع خرید و فروش، اجاره، هبه، مصالحه و فقدان ضمان در اتلاف این ذبایح و ممنوعیت استخدام کفار در اشتغال و تصدى ذبح دارد، که تحت سه عنوان مورد بررسى قرار مى‏گیرد.

1-1-5-منع خرید و فروش

نوع فقهاء پس از عدم جواز اکل ذبایح اهل کتاب با تمسک به آیه‏لا تاکلوا مما لم یذکر اسم الله علیهو به دلیل حصر خوردنی‏های حرام در آیه شریفه‏قل لا أجد فى ما أوحى إلىّ محرّما على طاعم یطعمه إلا أن یکون میتة أو دما مّسفوحا أو لحم خنزیر فإنّه رجس أو فسقا أهلّ لغیر اللّه به فمن اضطرّ غیر باغ و لا عاد فإنّ ربّک غفور رّحیم 1 (الانعام، 145)\*.ذبایح اهل کتاب را در زمره مردار شمرده‏اند.

مرحوم شیخ طوسى در کتاب رهن از خلاف ادعاى اجماع بر عدم مالکیت مردار نموده است، هم چنین مرحوم علامه در تذکره ادعاى اجماع بر حرمت هر گونه معاوضه بر مردار و اجزاء(حیات‏دار)آن کرده است.مرحوم شیخ انصارى در کتاب مکاسب نیز حرمت معاوضه بر مردار را معروف و مشهور بین اصحاب امامیه دانسته و هر گونه تفصیل بین مشترى کافر و مسلمان را نیز مردود دانسته است. بنابراین مسلمانان ذبایح اهل کتاب را به غیر مسلمان هم نمى‏توانند بفروشند.

مضانا به اینکه روایات و اخبارى وارده شده که دلالت دارند مردار قابلیت انتقاع ندارد، و وجود منفعه مباحه در مبیع شرط صحت معاوضه است، و الا از مصادیق اکل مال به باطل و مندرج تحت نهى مستفاد از آیه شریفه‏لا تاکلوا اموالکم بینکم بالباطل (2)محسوب شده و موجب بطلان معاوضه مى‏شود.

(1)-بگو:در آنچه به من وحى شده است، بر خورنده‏اى که آن را مى‏خورد هیچ حرامى نمى‏یابم، مگر آنکه مردار یا خون ریخته یا گوشت خوک باشد که اینها همه پلیدند.یا[قربانیى که‏]از روى نافرمانى، [به هنگام ذبح‏] نام غیر خدا بر آن برده شده باشد.پس کسی که بدون سرکشی و زیاده‏خواهى‏[به خوردن آنها]ناچار گردد، قطعا پروردگار تو آمرزنده مهربان است.

(2)-بعضى از فقهاء باء در بالباطل را به معنى سببیت گرفته‏اند که در این صورت منظور از اکل مال به باطل اکل مال به اسباب باطله مانند قمار و...است.بعضى دیگر باء را باء عوض گرفته‏اند که در این تفسیر معامله‏اى که عوض آن باطل و بى‏فائده باشد باطل دانسته شده است.

روایات دیگری از جمله روایت سکونی در خصوص مردار وارد شده که ثمن آن را سحت شمرده است.بعضى از فقهاء سحت را به حرام تفسیر نموده و مستلزم بطلان معامله دانسته‏اند.

حرمت معاوضه بر مردار اگر به قصد خوردن صورت گیرد مورد اتفاق فقهاء است.اما اگر فرض کنید بر ذبایح آنها منافع دیگرى غیر از خوردن مترتب باشد آیا معاوضه بر آن با وجود قابلیت انتقاع(غیر از خوردن)جایز است یا خیر؟

آنچه از مجموع کلمات و عبارات مرحوم شیخ انصارى استفاده مى‏شود این است که مجرد نجاست صالح بر منع از بیع نیست، مگر اینکه اجماع بر حرمت معامله مردار به طور مطلق وارد شده باشد(که على الظاهر چنین است)زیرا آنچه مانع صحت بیع شمرده است فقدان منافع محلله است نه مانعیت نجاست.و بر این اساس است که مرحوم ابن زهره در الغنیه حرمت معامله نجاست را در ضمن مواردى برشمرده است که ممنوعیت معامله آنها به خاطر فقدان حلیت انتفاع است.این ترتیب حاکى از آن است که ایشان نیز به مانند بسیارى از فقهاء نجاست را به عنوان مستقل مانع صحت بیع محسوب نکرده بلکه آن را از حیث فقدان منافع محلله حرام دانسته‏اند.

به هر حال در صورتیکه منافعى بر ذبایح اهل کتاب(مانند تسمیه و خوراک دام و طیور)مترتب باشد و در حلیت و امکان بهره‏بردارى از آن منافع، نجاست به عنوان مانع منافع مطرح نباشد مى‏توان ضمن جواز بهره‏بردارى از آن منافع، حکم به جواز معاوضه بر آنها به اعتبار منافع محلله را موجه دانست.زیرا ممنوعیت معاوضه نجاسات دلیلى جز فقدان منافع محلله ندارد، و بر فرض وجود چنین منافعى تردیدى از دیدگاه فقهاء خصوصا شیخ انصارى در صحت معاوضه بر آن وجود ندارد.

2-1-5-منع سایر عقود و معاملات

مرحوم محقق کرکى در جامع المقاصد در شرح نظر علامه بیان داشته که وجود مالکیت و ثبوت حق اختصاص در مردار و از جمله ذبایح اهل کتاب اقتضا دارد هبه و مصالحه بدون عوض(بنا بر اینکه عوض چنین صلحى صحیح باشد)یا صلح معوض(بنابر اینکه عوض مردار نباشد تا به مقتضاى اخبار داخل در سحت قرار گیرد(صحیح باشد.نه اینکه به این اعتبار مالیت پیدا کند بلکه از این باب که مصالحه بر حق به مانند وصیت بر آن صحیح است.

مرحوم علامه در تذکره قائل شده وصیت به آن نجاساتى که قابلیت انتقاع محلل دارند مانند خمر جایز است و هم چنین انتقال ید به ارث و غیر آن را جایز دانسته است.که ظاهرا مراد ایشان از غیر ارث صلح ناقل است.

مرحوم شیخ انصارى ضمن رد نظر علامه گفته اگر بذل مال براى رفع ید از ملک نجس باشد مانعى ندارد، همچنانکه بذل مال براى رفع ید از سایر حقوق مثل اشغال اماکن مشترکه(مساجد و معابر)بلا مانع است.

بهر حال از دیدگاه فقهاء خرید و فروش ذبایح اهل کتاب بلکه مطلق مردار حرام است، اگر چه صحت هبه و معاوضه و ارث.و...به دلیل وجود حق اختصاص و عدم اشتراط مالیت در متعلق این عقود جایز است.

البته بدیهى است اگر عدم جواز استفاده از ذبایح اهل کتاب به دلیل حکم ثانوى و جهت برخورد متقابل آنگونه که این مقاله در صدد بیان آن است باشد، عدم جواز استفاده از مردار ذبایح هم در صورتى که منافعى بر آن مترتب باشد و ما هم معامله بر نجاسات را به دلیل وجود منافع جایز بدانیم از این حیث که ممکن است برخورد متقابل را فاقد اثر سازد محل اشکال خواهد بود.

3-1-5-فقدان مسئولیت مدنى در اتلاف ذبایح اهل کتاب

اصولا اسباب ضمان منحصر در عقد، ید و اتلاف است.

بر اساس بطلان هر گونه عقد معاوضه بر مردار، ایجاد ضمان از این حیث خصوصا اینکه بطلان عقد به خاطر فقدان مالیت در یکى از عوضین باشد منتفى است.

از حیث قاعده اتلاف نیز باید در نظر داشت که مفاد قاعده اتلاف این است که اگر کسى مال دیگرى را ضایع کرد موظف است آن مال از طریق تدارک مثل یا قیمت جبران نماید.

اما آیا قاعده اتلاف شامل اتلاف ذبایح اهل کتاب مى‏شود؟

با وجود عموم و اطلاق قاعده اتلاف شبهه‏اى وجود دارد که شمول آن را نسبت به ذبایح اهل کتاب با اشکال روبرو مى‏سازد.و آن شبهه این است که ملاک ضمان در قاعده اتلاف مالیت داشتن متلف(تلف شده)است، اما اگر آنچه مورد تلف واقع شده مالیت نداشته باشد آیا عموم و اطلاق قاعده آن را فرا مى‏گیرد؟

بدیهى است که صریح قاعده دلالت دارد آنچه مورد تلف واقع شده باید مالیت داشته باشد و آنچه تحت عنوان قاعده شهرت یافته آن است که اگر کسى مال دیگرى را تلف کرد ضامن است.اما اگر مالیت نداشت طبیعى است که موضوعات از شمول قاعده خارج است.لذا باید بررسى کرد که آیا ذبایح اهل کتاب مالیت دارد یا خیر.

مالیت ذبایح اهل کتاب

منظور از مال آن چیزى که مردم میل و رغبت در آن دارند.انتفاء مالیت گاهى به این دلیل است که منفعت عقلائى در چیزى وجود ندارد، مانند سنگ و کرم و...و گاهى نیز به خاطر فقدان منافع محلله مانند خمر و خنزیر شرعا محکوم به عدم‏ مالیت است.

از حیث اتلاف و یا قاعده ید اثبات ضمان متوقف بر منافع محلله و یا مالیت داشتن چیزى است که در مفروض بحث از دیدگاه شرع منتفى اعلام شده است، اگر چه ملکیت و اختصاص مورد قبول و تاکید قرار گرفته الا اینکه آنچه مجوز معاوضه و مسبب ضمان متلف میباشد مالیت است نه ملکیت.

بنابراین دیدگاه مى‏توان گفت ذبایح اهل کتاب مورد ضمان نخواهد بود و اگر چه در مواردى مانند خمر به دلیل برگشت مالیت(در صورت تبدیل به سرکه)اثبات ید و جریان قاعده ضمان ید محتمل و ممکن است، اما در ذبایح به دلیل فقدان این احتمال، جریان قاعده منتفى است.

البته اگر کسى ملاک در ضمان را مالیت شرعى نداند بلکه مالیت عرفى را در حکم به ضمان کافى بداند طبیعى است در این صورت قاعده اتلاف اقتضاى ضمان تلف کننده ذبایح اهل کتاب را دارد، ولى التزام به آن اگر ضمان اتلاف یک تاسیس و تشریع دینى باشد مشکل است.

الا اینکه قاعده اتلاف یک قاعده عقلائى و عام است و عقلاء موضوع آن را مال عرفى مى‏دانند و فقدان مالیت ذبایح در شرع نمى‏تواند موضوع قاعده عقلائى را تخصیص بزند.

و بر فرض پذیرش تخصیص، اتلاف ملکیت و حق اختصاص کافر به ذبیحه خود که از سوى دیگرى مورد تجاوز قرار گرفته ضرر و خسارتى را بر او وارد کرده که حسب ادله جبران آن به مثل یا قیمت واجب است، و این تعبیر دیگرى از ضمان است، زیرا تقویم اینگونه امور که نزد مسلمانان ارزشى ندارد نزد قائلین به حلیت قیمت‏گذارى مى‏شود.و اصولا قیمت این حقوق نزد مستحلین آن معادل قیمت آن ارزشیابى مى‏شود.

4-1-5-منع استخدام کفار در ذبح

استخدام کفار در عملیات ذبح از جهاتى شبه حرمت دارد:

اول اینکه اعتماد به کفار ممکن است رکون به ظالم محسوب شود و رکون به ظالم مندرج تحت نهى مستفاد از آیه شریفه است که فرمودلا ترکنوا الى الذین ظلموا(هود، 113)

مرحوم شهید ثانى در مسالک همین استدلال را در حرمت ذبایح ذکر کرده است.

دوم اینکه در صحت اجاره وجود منفعت مباحه شرط شده است، و در صورت فقدان منفعت محلله اجاره اشخاص با مشکل روبرو خواهد بود، در مورد عملیات ذبح با توجه به اینکه هیچ منفعت مباح و محللى بر تصدى کفار مترتب نیست صحت اجاره از حیث داشتن شرائط اجاره مخدوش خواهد بود زیرا تصدى آنها نه تنها منفعتى ندارد بلکه موجب ضرر و حرمت ذبیحه هم مى‏شود.

شخصى نزد حضرت مى‏آید و بیان مى‏دارد که همسایه ما قصاب است و براى اینکه یهود از او خریدارى نماید یک یهودى را براى ذبح اجیر مى‏کند آیا ما مى‏توانیم از ذبیحه او بخوریم، حضرت مى‏فرماید نه بخور و نه از او خریدارى کن. (حر عاملى، 16/282)

با توجه به اینکه مردار قابل فروش به مستحل آن هم(کافران)نیست، بنابراین عمل چنین اجیرى در بردارنده هیچ منفعتى حتى براى فروش به کافران نیز نخواهد بود و چون عوض معامله باطل(فاقد مالیت)بوده منجر به بطلان چنین اجاره‏اى خواهد شد.

وجه دیگرى که براى حرمت اجیر کردن کافر در عملیات ذبح وجود دارد اضرار حاصل از عمل اوست الا اینکه دلیل قابل قبولى براى حرمت اضرار مالى به خود وجود ندارد.

2-5-پیامدهاى حقوقى قول به حلیت

بنابر قوت احتمال حلیت در ذبایح اهل کتاب و جواز مصرف آن توسط مسلمانان با تمسک به عموم آیه شریفه‏طعامکم حل لهم....و حمل روایات حرمت بر برخورد متقابل، طهارت ذبیحه و متعاقب آن صحت بیع بلکه مطلق معاوضه به دلیل شمول اطلاقات و عمومات ادله معاملات و عدم وجود مانع (مانند نجاست و حرمت)بدون هیچ گونه تردیدى جایز خواهد بود.

معاملات امورى عقلائى هستند که عرف عقلاء براى رفع حاجات خود تشریع و تاسیس نموده‏اند و مادام که مانعى جدى در سر راه این تشریع وجود نداشته باشد نمیتوان جواز آن را خدشه‏دار ساخت.

اعتبار عقلائى و صحت عرفى معامله نزد عرف و عقلاء در این است که عوضین در معامله حاوى منافع معتد به باشد، سپس عرف بر اساس این منافع قابل قبول انجام معامله را براى انتقال این منافع و امکان استفاده دیگران عقد بیع را تاسیس و معتبر دانسته است.

مادامى که از ناحیه عقلاء یا شرع مانعى جدى در تخطئه این اعتبار وجود نداشته باشد عموم این بناء مورد عمل واقع خواهد شد، و شرع نیز با توجه به اینکه در معاملات شیوه جدید و ویژه‏اى تاسیس ننموده و از روش عقلاء تبعیت نموده ناگزیر این روش و عقد را معتبر دانسته است.

در خصوص ما نحن فیه هم دلیل خاصى از شرع مبنى بر تخطئه عرف و عقلاء در این مورد وارد نشده، تنها شبهه‏اى که وجود داشته این است که شارع مالیت ذبایح اهل کتاب را نازل منزله عدم قرار داده باشد که این تنها در صورت مردار بودن ذبایح آنها قابل توجیه و پذیرش است، اما بر اساس حلیت ذبایح آنها این احتمال بالکلیه منتفى است.

البته جواز معامله به عنوان حکم اولى مورد تایید است، اما عروض حکم ثانوى‏ در ازمنه خاص که مصلحت اجتماعى اقتضاء داشته باشد بدون تردید حکم اولى جواز را تحت الشعاع قرار خواهد داد.

و مادام که مصلحت اجتماعى مانند برخورد متقابل، تقویت سیستم داخلى تولید و حمایت از تولید کننده داخلى و تحریم اقتصادى موضوعیت داشته باشد حکم اولى حلیت از فعلیت خارج شده و جاى خود را به حکم ثانوى مطابق مصلحت موجود خواهد داد.

براى مثال مى‏توان جواز مصرف ذبایح کشورى را که از مواد هورمون‏دار استفاده مى‏کند بر اساس ضررى که در این نوع مواد وجود دارد به حکم ثانوى حرمت تبدیل کرد، و مادام که بر اساس مصلحت خریداران به خواسته آنها تمکین نکرده حکم حرمت را استمرار بخشید.همچنین است اگر احتمال شیوع بیمارى یا ویروسى از طریق ذبایح و یا حتى غیر ذبایح آنها وجود داشته باشد.همانطورى که امام فرمود به جهت عدم آلودگى از ظروف آنها هم استفاده نکن.(حر عاملى، 16/284)

نتیجه اینکه خرید و فروش و همچنین سایر عقود و معاملات مترتب بر ذبایح اهل کتاب بنابر قول به حلیت، مادامى که در سایر شروط و ارکان معامله خللى حاصل نشده، از حیث مالیت شرعى و مشروعیت منافع حاصله از آن خدشه‏اى به صحت معامله وارد نیست.از طرف دیگر اعتبار مالیت شرعى ذبیحه اهل کتاب و یا به اعتبار دیگر عدم تخطئه عقلاء از طرف شرع در مالیت ذبیحه اهل کتاب اقتضاء دارد در صورت اتلاف آن، مشمول تمام ادله ضمان گردیده، متلف موظف به تدارک خسارات حاصله از طریق جبران به مثل یا قیمت در صورت اتلاف ذبیحه اهل کتاب باشد.

6-ذبح با دستگاه‏هاى جدید

ذبح به وسیله دستگاه‏هاى جدید از مسائل مستحدثه‏اى است که پیشرفت فن‏آورى از یک طرف و نیاز روز افزون به استفاده از تکنولوژى در عرصه ذبح که به طور سنتى پاسخگوى نیاز فعلى جامعه نیست از سوى دیگر، بحث آن را ضرورى ساخته است.

اما نکته مهم‏ترى که قبل از استخدام تکنولوژى در این عرصه، توجه به آن لازم است نقطه نظر فقهاء در حلیت ذبایح به وسیله دستگاه‏هاى جدید است.

بعضى از فقهاء مانند امام خمینى(ره)ذبیحه‏اى که به وسیله دستگاه‏هاى جدید ذبح شده ولو تمام شروط در آن وجود داشته باشد را حرام و آن را مردار و نجس دانسته(همو، 2/625)، معاملات مترتب بر آن را باطل قلمداد کرده و بایع را ضامن ثمن معامله‏اى دانسته که مشترى به ازاء آن پرداخت نموده است.

آیت الله منتظرى نیز به مانند امام خمینى ذبیحه چنین دستگاهى را حرام، مردار و نجس دانسته و معاملات مترتب بر آن را فاقد مشروعیت دانسته است.(همو، 505)

بعضى دیگر از فقهاء مانند آیة الله خوئى ذبح به وسیله دستگاه‏هاى جدید را در صورت توفر سایر شرائط جایز و حلال دانسته است.(همو، 1/391)آیه الله گلپایگانى نیز بعد از توفر سایر شرائط، در صورتى که شخص مسلمان کلید دستگاه را استارت کرده و هنگام قطع رگ‏هاى چهارگانه توسط دستگاه نام خدا را ببرد، ذبیحه دستگاه را حلال دانسته است.(همو، 130)

آیه الله سید محمد سعید حکیم نیز در حوارات فقهیه با اشتراط وجود مسلمان هنگام ذبح، ذبیحه را حلال دانسته است.(همانجا)

آیه الله سیستانى هم در صورت وجود سایر شرائط در صورتى که استارت دستگاه توسط مسلمان زده شود و نام خدا را هنگام ذبح ببرد، چنین ذبیحه‏اى را به مانند ذبیحه‏اى که به دست مسلمان انجام شده باشد، حلال و قابل مصرف مى‏داند.(همو، 283)

نظریه نگارنده

بنا بر آنچه در مباحث قبلى مبنى بر عدم اشتراط اسلام ذابح در حلیت ذبایح اهل کتاب بیان شد، و اینکه اعتقاد ذابح تاثیرى در حلیت ذبایح نخواهد داشت و بر همین اساس اسلام در صید ماهى هم شرط نشده، و اینکه ملاک حلیت و حرمت ذبیحه به اعتبار ملاک مستخرجه از آیات قرآن قذارت و رجس بودن و در حلیت پاکیزه بودن است، ذبایح دستگاه‏هاى جدید نیز حلال، مصرف آن بلامانع بوده و کلیه آثار حقوقى مانند مالکیت و صحت عقود مترتب بر آن مشروعیت دارد.روشن است اشتراط فشار دادن کلید دستگاه توسط شخص مسلمان خصوصا با توجه به عدم اشتراط اسلام در حلیت ذبایح اهل کتاب و اتفاق فقهاء در عدم اشتراط اسلام در تذکیه ماهى فاقد وجه معتبر است.بلکه با توجه به مبناى فقهاء امامیه در تابعیت احکام از مصالح و مفاسد واقعیه اشتراط استارت دستگاه توسط شخص مسلمان و تاثیر آن در حلیت ذبیحه فاقد چنین مبناى معقولى به ذهن تبادر مى‏کند.

بنابراین به نظر مى‏رسد حلیت ذبیحه‏اى که به وسیله دستگاه‏هاى جدید ذبح شده باشد پس از التزام به حلیت ذبایح اهل کتاب و با توجه به مبنا و ملاک حلیت و حرمت خوردنى‏ها که از آیات قران استخراج و استنباط گردید بلا اشکال باشد.

منابع:

1-قرآن مجید

2-ابن بابویه، محمد بن على بن الحسین، المقنع، موسسه الامام الهادى، قم، چاپ اول، 1415.

3-همو، الهدایة، موسسه الامام الهادى، قم، چاپ اول، 1418.

4-ابن براج، قاضى، المهذب، جامعه مدرسین، قم، 1406.

5-ابن النووى، محیى الدین، المجموع فى شرح المهذب، دار الفکر، بیروت.

6-ابن نجیم المصرى الحنفى، البحر الرائق، دار الکتب العلمیه، بیروت، چاپ اول، 1418.

7-ابن قدامه، عبد الله، المغنى، بیروت، دار الکتاب العربى،

8-تبریزى، میرزا جواد، صراط النجاة، دفتر نشر برگزیده، قم، چاپ اول، 1416.

9-حر عاملى، محمد بن حسن، تحصیل وسائل الشیعة الى تحصیل مسائل الشریعه، دار احیاء التراث العربى، بیروت، (بى‏تا).

10-حلبى، ابو الصلاح، الکاکفى، موسسه نشر اسلامى، قم، چاپ اول، 1403.

11-حلى، محقّق، شرایع الاسلام فى مسائل الحلال و الحرام، انتشارات استقلال، تهران، 1409.

12-همو، المختصر النافع فى فقه الامامیه، موسسه بعثت، تهران، 1410.

13-حکیم، سید محمد سعید، حوارات فقهیه، نشر یاران، چاپ اول، 1416.

14-الخوانسارى، جامع المدارک، مکتبة الصدوق، تهران، چاپ دوم، 1405.

15-سیستانى، سید على، الفتاوى المیسره، مکتب آیه الله سیستانى، چاپ سوم، 1417.

16-سرخسى، شمس الدین، المبسوط، ج 12، دار المعرفه؛بیروت، 1406.

17-شریف مرتضى، علم الهدى، الانتصار، موسسه نشر اسلامى، قم چاپ اول، 1415.

18-شربینى، محمد، مغنى المحتاج، بیروت، دار الاحیاء التراث العربى، 1377.

19-شافعى، محمد ابن ادریس، الام، دار الفکر، بیروت، چاپ اول، 1400.

20-العاملى، محمد بن مکى معروف به شهید اول، اللمعة الدمشقیه، دار الفکر، چاپ اول، 1411.

21-العاملى، زین الدین معروف به شهید ثانى، مسالک الافهام، موسسه‏ المعارف الاسلامیه، چاپ اول، 1417.

22-طوسى، ابن حمزه، الوسیلة الى نیل الفضیله، مکتبه السید المرعشى، قم، چاپ اول، 1408.

23-الطوسى، محمد بن حسن، النهایة فى مجرد الفقه و الفتاوى، دار الاندلس، بیروت، چاپ اول.

24-همو، الخلاف، موسسه نشر اسلامى، قم، چاپ اول، 1417.

25-طوسى، محمد بن الحسن، التبیان فى تفسیر القرآن، مکتب الاعلام الاسلامى، چاپ اول.

26-کاشانى، ابو بکر بن مسعود، بدائع الصنایع، المکتبه الحبیبیه، پاکستان، چاپ اول، 1409.

27-گلپایگانى، سید محمد رضا، ارشاد السائل، دار صفوه، بیروت، چاپ اول، 1413.

28-مفید محمد بن نعمان، المقنعه، موسسه نشر اسلامى، قم، 1410.

29-منتظرى، حسینعلى، الاحکام الشرعیه، نشر تفکر، قم، چاپ اول، 1413.

30-موسوى خمینى، روح الله، تحریر الوسیله، دار الکتب العلمیه، قم.

31-ناصف، منصور على، التاج الجامع للاصول فى احادیث الرسول، قاهره، مطبعه عیسى حلمى، 1354 ه ق.